

پرونده ویژه سالروز شهادت شهیدان رجایی و باهنر به دست منافقین

انقلابی و مردم دار

گفت و گوی خراسان با دکتر حسن غفوری فرد و دکتر هادی منافی، وزیران نیرو و بهداری و دکتر احمد توکلی، سخنگوی دولت شهید رجایی درباره جایگاه رفیع اهتمام به امور مردم در مثنی شهیدان رجایی و باهنر



مانند مردم زیستن، سختی ها و رنج هایشان را لمس کردن و به قول شهید بهشتی، «شیفته خدمت» بودن و فرار کردن از طمع قدرت. شهیدان رجایی و باهنر، طی همان دوران کوتاه خدمت، چنان با مردم در آمیختند که جدا کردنشان از ملت، تا قیام قیامت ممکن نیست؛ با وجود گذشت ۴۱ سال از شهادت آن ها، هنوز هم نامشان بغض را به گلوئی کسانی می آورد که از نزدیک، ولو مدتی بسیار کوتاه، با آن دو آشنایی داشته اند. امروز، در سالروز شهادت مظلومانه و عروج غریبانه آن دو یار انقلاب، که انقلابی بودن و مردم دار زیستن را به الگوی حیاتشان بدل کردند با عزتی و صف نداشتنی دعوت حق را لبیک گفتند و شربت شهادت نوشیدند، از قدیمی ها، آن ها که شاید بیش از دیگران با رجایی و باهنر آشنا بودند، خواستیم تا درباره مردم داری و مثنی انقلابی این دو شهید بگوییم.

جواد نوائیان رودسری - این سوال مهمی است: چه عاملی باعث ماندگاری یک شخصیت می شود؟ کدام اکسیر است که امثال شهیدان رجایی و باهنر را در ذهن و خاطر یک ملت جاودانه می کند؟ از این همیشگی شدن چیست؟ به این سوالات می شود پاسخ های متعددی داد؛ می شود درباره آن ها ساعت ها حرف زد، نوشت، تحلیل کرد و البته، به جواب های خوب و تأثیر گذار رسید، اما هیچ کدام از آن ها، شاید به اندازه این جمله نتواند حق مطلب را ادا کند که «برای ماندن در ذهن مردم، باید مردمی زندگی کرد». «وقتی به سراغ زندگی بزرگانی مانند شهیدان رجایی و باهنر می رویم، وقتی کارنامه مدیریتی آن ها را مرور می کنیم، می بینیم که با هیچ وژه ای به اندازه «مردمی بودن» نمی توان آن را توصیف کرد. مردمی بودن هم، البته به شعار و ژست نیست؛ این که فقط بروی کنار مردم و به حرف هایشان گوش کنی، تور او اجد صفت مردمی بودن نمی کند. مردمی بودن، یعنی



معتقد بود خادم مردم است

دکتر هادی منافی

وزیر بهداری دولت شهید رجایی

اصلا این ها آدم های خاص و بزرگی بودند؛ هم شهید رجایی و هم شهید باهنر. مهم ترین چیزی که می توانم درباره آن ها بگویم این است که جز خدا را در نظر نداشتند. این را من که هر روز با آن ها دیدار داشتم، در منش و شخصیت شان می دیدم. کار کردن در دولت شهید رجایی، کار کردن برای مردم بود، خدایی بود. اصلا کسی به مادیات و حقوق و این چیزها فکر نمی کرد. خود شهید رجایی هم همین طور بود؛ اصلا او فقط آدم هایی را دعوت به کار می کرد که چنین مرامی داشتند و به آن عمل می کردند. مردم دار بود؛ به این معنا که خودش را از مردم جدا نمی دانست و بالاتر از این، معتقد بود که خادم مردم است. خودش را از مردم جدا فرض نمی کرد، همیشه با مردم بود، قاطی جمعیت. گوشش برای شنیدن صحبت مردم همیشه آماده بود و ذهنش فقط به دنبال این می گشت که چگونه مشکلات آن ها را رفع کند. یادم هست، هر وقت شخصی، در هر سطح و از هر طبقه به او می رسید و شروع به حرف زدن می کرد، شهید رجایی سراپا گوش می شد. دیگر این که وقتی چیزی را حق می دانست، پایش می ایستاد و از هیچ کس جز خدا نمی ترسید؛ فقط خدا را در کارهایش در نظر می گرفت و می کوشید مشکلات مردم را حل کند؛ هیچ موضوعی را نیمه کاره ها نمی کرد. یادم هست وقتی بنی صدر می خواست مانع کارهای او شود، محکم در مقابلش ایستاد، یک قدم از آرمان های انقلابی اش عقب نشینی نکرد و این یکی از شاخص های شخصیتی او بود. زندگی آن ها وقف مردم بود و در لحظه لحظه آن به دنبال خدمت بودند. خدا رحمتشان کند، عجیب شوق خدمت داشتند و این کار همه اطر اقیانوشان را به خدمت تشویق می کرد.



قصه شام نخست وزیری

دکتر حسن غفوری فرد

وزیر نیرو کابینه شهید رجایی

واستادار خراسان

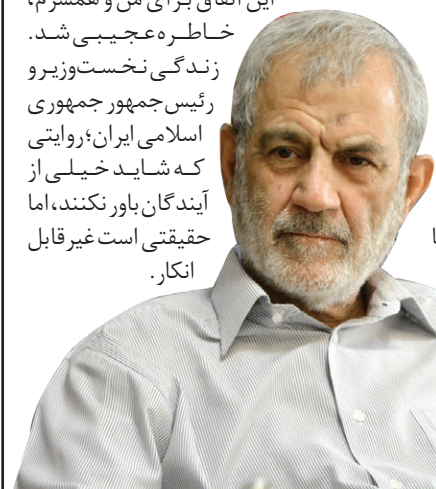
یادم هست در دوران رئیس جمهوری بنی صدر، هر وقت اومی خواست به خراسان بیاید، مکافاتی داشتیم. بایک عده سلاح قرار داد می بستند که گوسفند بیآورند و جلوی او قربانی کنند و ۱۰۰ تومان بگیرند؛ آن روزها خیلی پول بود. یک بار بنی صدر قصد آمدن به مشهد داشت، ولی منتفی شد و این سلاح ها ریخته بودند سر مادر استانداری که پولمان را بدهید! بساطی بود؛ از آن جا که دیج بیرون کشتارگاه را ممنوع کرده بودیم، این ها از فرصت استفاده می کردند و کلی سوء استفاده پیش می آمد. فقط این نبود؛ زمانی که بنی صدر فرمانده کل قوا هم بود، دستور می داد ارتش با همه ادوات نظامی، برود به پیشوازش. چنان ترافیکی درست می شد که از فرودگاه تا استانداری خراسان را باید دو ساعته طی می کردیم. اما آمدن شهید رجایی فرق می کرد. یادم هست در دوران نخست وزیری، از دفتر ایشان به من رنگ زدند که قرار است بیایم مشهد، اما حق ندارید برنامه استقبال داشته باشید؛ کسی هم نباید بفهمد؛ فقط باید یک اتوبوس بفرستید فرودگاه که نخست وزیر و وزرا را بیاورد استانداری. به خاطر دارم که مردم فهمیدند. خب، شهید رجایی خیلی محبوبیت داشت. آمدند در مسیر جلوی اتوبوس را گرفتند و راهبندان شد. من پیشنهاد دادم که شهید رجایی برود آخر اتوبوس بنشیند تا مردم آن جا جمع شوند و اقبال راه باز بشود!

غذای کابینه جمهوری اسلامی ایران در آن شب همین بود.

یک خاطره باور نکر دنی

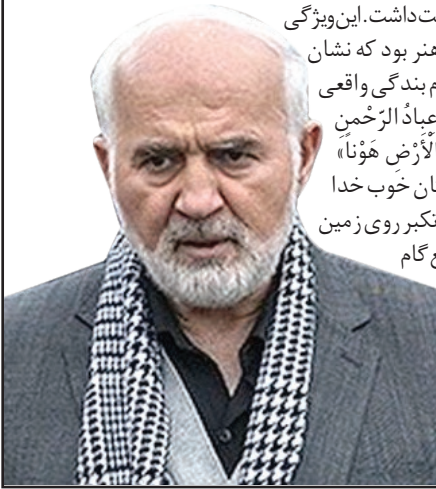
یادم هست در سفر به مشهد، در دوران نخست وزیری، شهید رجایی گفت که شب را می آیم منزل شما. خب ما هم در آن زمان امکاناتی نداشتیم. شهید رجایی شب آمد. شاید باور تان نشود، با یک در دسری چند تا تخم مرغ گیر آوردیم و نیمرو کر دیم برای شام؛ یک کاسه کوچک هم ماست داشتیم که گذاشتیم سر سفره. شام نخست وزیر همان بود. بعد از شام، پالتوی خودش را در آورد و داد به من و گفت: اگر زحمتی نیست به خانمتان بگویید چند تا کوک به این پالتو بزنند، در ز پایش کمی باز شده! این اتفاق برای من و همسر، خاطره عجیبی شد.

همه غذای کابینه جمهوری اسلامی
شهید رجایی زندگی بسیار ساده ای داشت؛ اصلا اهل تجملات و غذاهای رنگارنگ نبود. یک بار دو تومان کردند به نخست وزیری برای شام. گفتیم امشب می رویم و شام نخست وزیری می خوریم؛ حتما این شام با بقیه شام ها فرق می کند! اما وقتی موقع توزیع غذا شد، دیدیم یکی از این دیگرهای غذای سیاه آوردند و به وزرا و استانداران، هر کدام یک عدد کتلت و تکه ای نان سنگک دادند؛ همین اتمام



مثل محرومان زندگی می کرد

دیگران را بخورد می کرد که حتی فردی که شاید از سیاست چیزی نمی دانست و در خط مسائل فرهنگی و اجتماعی هم نبود، از او خوش می آمد و رجایی را دوست داشت. این ویژگی شهیدان رجایی و باهنر بود که نشان می دهد آن ها در مقام بندی واقعی خدا قرار داشتند؛ «و عباد الرحمن الذین یُثْخِنُونَ عَلَی الْأَرْضِ هُؤنًا» (فرقان - ۶۳)، بندگان خوب خدا کسانی هستند که با تکبر روی زمین راه نمی روند و با تواضع گام برمی دارند.



دکتر احمد توکلی
سخنگوی دولت شهید رجایی
یادم هست بین سال های ۵۲ تا ۵۶ که در زندان بودم، همسرم در فریدونکنار معلم بود. اتفاقی آجاره کرده بودند و زندگی می کردند. و بهر روی خانه این ها، یک مغازه بقالی بود. صاحب مغازه البته حرفه اش این نبود، در روستا میز داشت و چون چرخ زندگی اش نمی چرخید، آمده بود شهر و مغازه باز کرده بود. مادر خانم من از این مغازه خرید می کرد. آدم روستایی و ساده ای بود، آدمی که نمی شد گفت شناخت و درک عمیق سیاسی دارد یا اهل مطالعه است؛ حتی ممکن بود به دلیل گرفتاری من در زندان، بگوید که مرد فلان خانواده، خرابکار است و زندانی. اما همین آدم، بعد از انقلاب، وقتی شهید رجایی به منطقه سفر کرد، رفت به استقبال او و آن هم چه استقبال پر شور و هیجانی. من آن جا باورم این بود که چنین آدمی، همین طوری و تحت تأثیر حرکت مردم، به استقبال شهید رجایی رفته است. اما وقتی درباره این مسئله از وی سوال کردم، حرف تکان دهنده ای زد؛ گفت: رجایی خیلی آدم خوبی است. مثل فقیر ها راه می رود و تکبر ندارد. واقعاً حرف تکان دهنده ای بود. ببینید، این قدر شهید رجایی مردمی و خاکی با



ماجرای هشتم شهریور

مسعود کشمیری چگونه به دفتر نخست وزیری نفوذ کرد؟

گروه تاریخ - ورود سازمان منافقین به فاز مسلحانه، در اواخر خرداد سال ۱۳۶۰ و بعد از ناکام ماندن در اجرای توطئه ای که با محوریت بنی صدر در حال انجام بود، باعث آغاز موج گسترده ترور هایی شد که هدفش فلج کردن انقلاب اسلامی از طریق حذف فرزندان رسیدن بود؛ ابتدا در هفتم تیر آن سال، با انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، شهید بهشتی و ده ها نفر از یاران صدیق انقلاب را به شهادت رساندند و در پی آن، در هشتم شهریور، با انفجار دفتر نخست وزیری، تعدادی از خدمت ران دولتمردان تاریخ ایران را از ملت نه دیده ما گرفتند. به غیر از این جنایات، موج ترور های کور و رویش و شکنجه جوانان مظلوم و متدین، برگ های سیاه دیگری در کارنامه منافقین رقم زد. آن چه در پی می آید، گزارش از واقعه هشتم شهریور ۱۳۶۰ است؛ گزارش از یک جنایت بزرگ که ایران و ایرانی را در سوگ قهرمانانی بزرگ نشانند.

دکمه قرمزوی ضبط صوت

عقر بهای ساعت، سه بعد از ظهر را نشان می داد. همه افراد، سر ساعت مقرر، در جلسه حاضر شده بودند. محمد علی رجایی، محمد جواد باهنر، وحید دستجردی، کتبی، سرورالدینی، کلاهدوز، تهرانی، وحیدی، صالحی، شرف خواه، صفاپور و مسعود کشمیری، در اتاق برگزاری شورای امنیت ملی کشور، در ساختمان نخست وزیری، گرد هم آمده بودند تا وضعیت امنیتی کشور را بررسی و تصمیمات مقتضی را اتخاذ کنند. کشمیری، دبیر شور، ضبط صوت بزرگی را بر ای ضبط مکالمات حاضران جلسه روی میز گذاشت؛ آن را به رئیس جمهور رجایی نزدیک کرد و دکمه قرمز آن را برای ضبط صدا فشار داد. جلسه، طبق روال همیشگی، آغاز شد. هنوز زمان زیادی از آغاز جلسه نگذشته بود که مسعود کشمیری موضوعی را بهانه کرد و از اتاق خارج شد. سر هنگ کتبی، از حاضران جلسه، می گوید: «ناگهان احساس کردم، همین طور که روی صندلی نشسته ام، همه بدنم، به خصوص صورت و پیشانی ام، می سوزد.» بمب جاسازی شده در ضبط صوت، منفجر شده بود. رئیس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر، در همان لحظات اول به شهادت رسیدند. این فاجعه بزرگ، تنها دو ماه پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت آیت... دکتر بهشتی و یارانش روی داد. هدف، همان طور که اشاره کردیم، از بین بردن نظام نوپای جمهوری اسلامی بود. کوشش ها برای یافتن عوامل ترور آغاز شد. نتایج بررسی های اولیه، حکایت از دست داشتن عوامل نفوذی سازمان منافقین در این فاجعه داشت. اما این عامل نفوذی که بود؟ اتهام اصلی متوجه یک نفر شد: مسعود کشمیری. برخی تصور می کردند که او در جریان انفجار بمب کشته شده است. رضا گلپور، در کتاب خود با عنوان «شوند اشباح»، به پروژه کشته سازی برای فراری دادن کشمیری پرداخته و برخی افراد مؤثر در آن را معرفی کرده است. خیلی زود مشخص شد که کشمیری در زمان انفجار بمب، اصلا در جلسه حضور نداشته است.

تروریستی که گریخت

مسعود کشمیری، مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران داشت. او در زمان اجرای توطئه تروری که به شهادت شهیدان رجایی و باهنر منجر شد، ۳۱ ساله بود. کشمیری در سال ۱۳۲۹ ش، در کرمانشاه به دنیا آمد. وی پیش از انقلاب توسط پسر دایی اش، ابوالفضل دلتواز، جذب سازمان منافقین شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی، با آن ها همکاری می کرد. کشمیری با پیروزی انقلاب اسلامی به مرور تغییر ظاهر داد. او خود را یکی از هواداران جمهوری اسلامی معرفی کرد و توانست با جلب اعتماد برخی مسئولان کم تجربه، به تدریج در سازمان های مختلف و کلاس حساس کشور نفوذ کند و مسئولیت های کلیدی را در اختیار بگیرد. اتخاذ این رویکرد باعث شد مدتی در اداره صدا اطلاعات ارتش فعالیت کند. سازمان منافقین توانست با کمک دست های پنهانی که آماده خیانت به انقلاب اسلامی مردم ایران بودند (و تعدادی از آن ها بعدها به سزای اعمال خود رسیدند) کشمیری را وارد تشکیلات اداری دفتر نخست وزیری کند. او ابتدا عضو دفتر نخست وزیری در سیستم و بلوچستان بود؛ اما پس از چند ماه به تهران آمد و در معاونت سیاسی و اجتماعی دفتر نخست وزیری مشغول به کار شد. کشمیری چندی بعد از ورودش به دفتر نخست وزیری در تهران، به دبیر خانه شورای امنیت ملی منتقل شد و توانست با پشتیبانی حامیانش، به عنوان دبیر این شور منصوب شود. وی در یادداشتی که برای یکی از اعضای سازمان منافقین نوشت و بعدها در نشریه این سازمان تروریستی منتشر شد، از نحوه اعتماد سازی و ورود به شورای امنیت ملی به عنوان اوج فعالیت جاسوسی خود یاد کرد. کشمیری در این یادداشت ادعا کرده که از فروردین ماه ۱۳۶۰، مأمور نفوذ و اجرای نقشه های شوم سازمان منافقین در شورای امنیت ملی بوده است. کشمیری همچنان در خارج از کشور، متواری است؛ هر چند که گزارش های تأیید نشده ای درباره مرگ او، اواسط دهه ۱۳۹۰ منتشر شد.



مشهد در سوگ رجایی و باهنر خون گریست

گزارش ۴۱ سال قبل روزنامه خراسان درباره واکنش مردم مشهد به خبر عملیات تروریستی در دفتر نخست وزیری

انتشار خبر واقعه تروریستی هشتم شهریور در دفتر نخست وزیری و شهادت شهیدان رجایی و باهنر، موجی از اندوه را در شهر مشهد به وجود آورد. طی دو روز بعد از این واقعه، مشهد تعطیل شد؛ دسته های عزاداری در خیابان ها به سوگواری پرداختند و اجتماعات گسترده ای برای یادبود شهدای این واقعه و تجدید میثاق با آرمان های آن ها برگزار شد. در این مراسم، سخنرانان برجسته ای به سخنرانی پرداختند؛

از جمله شهید هاشمی نژاد و مرحوم آیت... واعظ طبسی. خراسان، روز ۱۱ شهریور سال ۱۳۶۰، در اولین شماره بعد از تعطیلی مربوط به عزای عمومی، با انتشار عکس و قرار دادن خبر های مربوط به واکنش مردم مشهد به جنایت منافقین در صفحه و تیتراژ اول، به پوشش خبری اوضاع شهر پرداخت. آن چه مشاهده می کنید، صفحه نخست روزنامه خراسان، در ۱۱ شهریور ۱۳۶۰ است.